

فروش عبدالله نام از مردم مداین از نژاد نبطی یا از نبطیان سواد و زنی
يك چشم بود و در بلال آباد یا كلان رود از روستای میمد در آذربایجان
پس از مرگ پدر بجهان آمد. در يك جا نام بابك را حسن نوشته اند. مطر نامی
که از صعلوکان بوده مدعی شده است که بابك پسروی بوده و مادرش برومید
یا برومند نام داشته است. بنا بر گفته دیگر نام پدرش مردس بوده و بگفته دیگر
از فرزند ان مطهر بن فاطمه دختر ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی پهلو ان
نامی ایرانی بوده که در سال ۱۰۰ بجهان آمده و در سال ۱۳۷ از جهان رفته
است. نوشته اند که مادرش پس از گشاده شدن شهر بند بدست تازیان با او
گریخته و با وی اسیر شده و باسارت او را بدر بار خلافت برده اند. بابك
خود از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ بیست و دو سال مشغول زدو خورد با لشکریان
خلیفه بوده و اگر در بیست سالگی بدین کار آغاز کرده باشد نزدیک چهل
و دو سال زیسته و مادرش می توانسته است در گرفتاری و دردمرک وی زنده
بوده باشد و در حدود شصت سال زیسته باشد.

درباره همسر باهمسران وی نوشته اند که زن جاویدان بن شهرک یا
سهرک و یاسهل که پیشوای او بوده پس از مرگ وی بهمسری وی در آمده
است. از سوی دیگر بگفته تاریخ نویسان ارمنی پیدا است که دختر و اساک
ارمنی پادشاه سیسکان را بزنی گرفته است و بگفته ای زن وی را دختر
کلدانیه می نامیدند. چنان مینماید که وی زنان چند داشته است زیرا که
می نویسند در میان اسیرانی که از خاندان وی باساره برده اند چند زن بوده اند
که همسران او شمرده میشدند. فرزندان چند نیز داشته است و پسر مهمترش
در جنگ اسیر شده است و نیز گفته اند که در میان اسیران هفت پسر و بیست
دختر او بوده اند و در جای دیگر گفته شده که هفده پسر و بیست و سه زن و
دختر او را باسیری برده اند و چنان می نماید که ایندو رقم هفده و بیست و
سه تحریفی از همان دوزقم هفت و سه باشد. از دو برادر وی نیز نامی برده اند
یکی عبدالله که با او گرفتار و کشته شده و دیگری معاویه و در يك جا گفته
شده که برادرش اسحق بن ابراهیم نام داشته اما پیدا است که این نکته
درست نیست.

درباره خاندان وی و سرانجام ایشان پس از مرگش داستان سوزناک
و دلخراشی از تبه کاری معتصم در کتابها هست بدینگونه که نظام الملک
دو سیاست نامه مینویسد: «روزی معتصم بمجلس شراب بر خاست و در

حجره‌ای شد. زمانی بود، بیرون آمد و شرابی بخورد. باز برخاست و در حجره دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد و سه بار در حجره شد و در گرمابه شد و غسل بکرد و بر مصلی شد و دو رکعت نماز بکرد و بمجلس باز آمد و گفت قاضی یحیی را که: دانی این چه نماز بود؟ گفت: نه. گفت: این نماز شکر نعمتی از نعمت‌ها بیست که خدای عزوجل امروز مرا ارزانی داشت که این سه ساعت سه دختر را دختری ببرم، که هر سه دختر سه دهم بودند: یکی دختر ملک روم و یکی دختر بابل و یکی دختر مازینار گیر.

یا قوت حموی در معجم الادباء در احوال ابو عبدالله احمد بن ابراهیم ابن اسمعیل بن داود بن حمدون ندیم ادیب زبان تازی درباره نیای او حمدون می نویسد: « حمدون بن اسمعیل آورده است و گفته که روزی معتمد مرا خواند و نزد او رفتم و در یکی از نشیمن گاه‌های خود بود در پهلوئی او دری کوچک بود و من با او سخن می‌گفتم و در را می‌دیدم. در جنبید و از آن دختر کی سفیدروی و باریک اندام و زیبا بیرون آمد و در دستش پیاله‌ای بود و برگردش دستمالی و پیاله را از دستش گرفت و آشامید. سپس گفت: ای حمدون بیرون رو. بیرون رفتم و در دالان سرای ماندم. پس مرا خواند و اندر شدم و او خوش خوی بود و با او سخن گفتم. سپس همان در جنبید و دختر کی آمد که از زیباترین زنان بود و گندم گون و رنگ باخته بود و در دستش پیاله داشت، آنرا گرفت و آشامید و گفت: بجای خود باز گرد. پس بیرون رفتم و ساعتی در آنجا ماندم. باز مرا خواست و رفتم ساعتی با او سخن گفتم و در جنبید و سومی که زیباتر بود و پیاله بردست و دستمالی با خود داشت آمد. پیاله را گرفت و آشامید و گفت: بجای خود باز گرد. بیرون رفتم و ساعتی ماندم. سپس مرا خواند و مرا گفت: می‌دانی چه شد؟ گفتم: پناه بر خدا، هیچ کس نمی‌داند که در اندرون سرای امیر المومنین چه میگردد. گفت: یکی از آنها دختر بابل خرمی و دیگری دختر مازینار و سومی دختر بطریق عموره‌اند و درین ساعت از ایشان دختری ببرم و این کمال بادشاهیست، ای حمدون.»

بابک خرم دین در دیده خاور شناسان

خاور شناسان در کتابهای مختلف خود جستجو کرده‌اند و درباره بابک خرم دین

سخن رانده اند و چون مآخذشان همانها بیست که در تدوین این کتاب بکار برده ام چیزی بر آنچه گذشت نمیفزایند و بحث کافی درین زمینه نکرده اند .
 بجز مقالاتی جداگانه که خاورشناس نامی آلمانی فلوگل Flügel در
 مجله انجمن خاورشناسی آلمان Zeitschrift der Deutschen
 Morgenlandischen Gesellschaft شماره ۲۳ ص ۵۱۱ بعد
 نوشته است خاور شناس فرانسوی کلمان اوار Clément Huart در
 دایرة المعارف اسلام Encyclopédie de l' Islam ج ۱ ص ۵۵۷ -
 ۵۵۸ مختصری درین زمینه دارد بدینگونه :

بابک ، پیشوای طریقه خرمیان ، نامش شکل معرب کلمه فارسی
 پاپکست . میگویند سرروغن فروش دوره گردی بود ؛ کارهای پستی داشت
 تاهنگامی که جاویدان بن سهل ، پیشوای خرمیان ، بی بهوش او برد . پس
 از مرگ وی ، دعوی کرد که روح او در و راه یافته است و آغاز کرد مردم را
 در گرداگرد البدراران (۸۱۶ = ۸۱۷) برانگیزد . در ۲۰ (۸۱۹ -
 ۸۲۰) یحیی بن معاذ بروناخت و کاری از پیش نبرد . در روزگار خلیفه
 المعتصم ، پیشروان لشکر بفرماندهی بقا کبیر چون در هشتاد سر ، در اطراف
 مراغه ، شکست خوردند ، افشین بهمه گرفت که با این شورشى جنک کند
 (۲۲۱ = ۸۳۶) و توانست یکی از سردارانش طرخان را بعقلت بگیرد . پس
 از دریافت مدد ببول ، افشین بر سردار دیگر ، آذین ، حمله برد و در نتیجه
 احتیاطی که کرده بود که در بلندی های شاهننگان کوهستانی (کوهبانیه)
 که نشانه هایی میدادند بگمارد لشکریان خود را از ناسامانی رهانند ، این
 سردار آهسته پیش میرفت و لشکر گاه خود را با آهن های تیز (خسک)
 پناه میداد . البدر را گرفتند و تاراج کردند (آذینه ۱۸ رمضان ۲۲۲ =
 ۲۶ آوریل ۸۳۷) پس از حمله بیهوده ای که داوطلبان بصره کرده و هجومی
 که لشکریان فرغانه برده بودند . افشین چون شهر را بدست سپاهیان
 مهتدس (کلفاریه) ویران کرد ، بابک گریخت و بدست سهل بن سنباطفناد ،
 که امیری ارمنی بود و او داشت در شکار او را بگیرند ، چون وی را با افشین
 سپردند ، بسامر افرستادند (پنجشنبه ۲ صفر ۲۲۳ = ۳ ژانویه ۸۳۸) ، المعتصم
 بی آنکه رعایت زهار نامه ای را که داده بود بکنند ، او را سوار بر قبلی گرداند
 و باخوش سلیقگی در بی رحمی کشتش ، پیکرش برداری آویخته ماند که
 نام آنرا بر یکی از برز نهای شهر گذاشتند . پادشاهی او بیست سال کشیده

بود. درداستانی که فهرست (ص ۳۴۳-۳۴۴) خلاصه‌ای از آن را داده است
 بر تخت نشستن اودرالدروسوم خاص دارد: پوست گاو تازه کنده گسترده
 بر زمین، تکه نان در شراب، اعطای دسته‌ای از ریجان در زناشویی -
 مآخذ: طبری (چاپ دوخوبه) ج ۳ ص ۱۰۱۵ و ۱۱۸۷ و بعد، مسعودی -
 مروج الذهب ج ۷ ص ۱۲۳ و ۶۲ و بعد، ابن الاثیر (چاپ تورنبرک) ج ۶
 ص ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۲۶، ابن خلدون - عبرج ص ۲۵۸-۲۶۲، ابن الندیم،
 الفهرست ص ۳۴۳-۳۴۴، ژ. فلوگل در مجله انجمن خاورشناسی آلمان
 شماره ۲۳ ص ۵۱۱ و بعد.



خاورشناس معروف ولادیمیر مینورسکی Vladimir Minorsky
 در مجله آموزشگاه مطالعات خاوری و افریقایی Bulletin of
 the school of oriental and African Studies شماره
 ۳/۱۵ سال ۱۹۵۳ (ص ۵۰۴-۵۲۹) مقالتهی بعنوان Caucasia IV در باره
 سهل بن سنباط و حوادث زمان بابک دارد که عنوان آن را باید «قفقازیات ۴»
 ترجمه کرد و ترجمه آن بدینگونه است:

قفقازیات ۴

« سرزمین آذربایجان شوروی امروز تقریباً همانست که در قدیم
 البانیای قفقاز (بارمنی: الوانک و بتازی ایران بالران) میگفتند. بیست
 و شش زبان در آلبانیاسخن میگفتند و شاه مستقلی داشته است (سترابون
 فصل ۱۱ بند ۴). در مدت ۷ قرن از لشکر کشی پپه در ۶۵-۶۶ پیش از
 میلاد که بیشتر آگاهی مادر باره زندگی باستانی این سرزمین از آنجاست
 تا استیلای تازیان در قرن هفتم میلادی تغییراتی عظیم درین ناحیه روی
 داده است و این تغییرات در زیر نفوذ ایرانیانی بوده است که تا معابر
 قفقاز را در شاهراههای خزر و آلان در شمال در دست داشتند و نفوذ معنوی
 ارمنیان نیز در آن موثر بوده و در نتیجه آن بازمانده مردم آلبانیا بدین
 ترسایان ارمنی گرویده‌اند. جغرافیانویسان تازی معتقدند که هنوز در حوالی
 بردعه (بفارسه) پیروز آباد و بزبان ارمنی پرتو) بزبان ارانی سخن
 میگفته‌اند اما اکنون تنها در دود هکده که مردم آن اودی‌اند (۱) بازمانده

(۱) رجوع کنید بکتاب بلیناس ، ۶ ، ۱۳ ، ۱۶ و بکتاب اوتن، جغرافیای
 ارمنستان در کلمه: اوتی. این ایالت باستانی شاید در هر دو کرانه رود کور امتداد
 داشته بوده باشد در صورتیکه دهکده هایی که هنوز باقیست در نواحی شکی نزدیک
 تنگهایی که بداغستان جنوبی میرفته واقف شده است.

زبانی که آثار ارانیان در آن هست باقیست.

چون مقصود ما مطالعه در اوضاع قرن نهم و دهم میلادیست بتعمیراتی که تاخت و تاز ترکان اغوز در قرن یازدهم فراهم کرده و مردم این نواحی ترک شده اند کاری نداریم.

منابع تازی و ارمنی هر دو نشان میدهند که استیلای تازیان بهیچوجه خاندانهای شاهی ارانی و ارمنی را از میان نبرده بلکه هم چنان بعنوان دست نشانده آنان در پادشاهی باقی مانده اند. از هر پیشامدی بهره گرفته اند تا حقوق موروث خود را از دست ندهند و توانسته اند در برابر استیلای تازیان و سلجوقیان و مغول ایستادگی کنند و حتی امروز جایی که بآن ارتفاعات قراباغ میگویند و در آذربایجان شورویست (۱) بنام آنهاست.

دوره انقراض این حکومت‌های نیم مستقل دشواریهای بسیار در مطالعه فراهم میکند. در مآخذ تازی (۲) و ارمنی (۳) توجه بیشتر بوقایع خاصی کرده اند و ما برای بهم پیوستن سلسله حوادث گرفتار دشواری میشویم. کتاب تاریخ نویس البانی موسس کلکتوتسی که کتاب خود را بزبان ارمنی نوشته است (قرن دهم) شامل مطالب بسیارست. اما اشارات تاریک و بریدگی‌های بی موقع در رشته سخن بیشتر سبب سرگردانیست (۴). اشکال خاصی که پیش می آید اینست که درین زمان ارمنیان بروش تازیان کتیه‌هایی داشته اند (مانند ابو موسی و ابواسد و جز آن) که هیچ بانامهای ارمنی پیوستگی ندارند. همین نکته در خاندانهایی که بجزین وجه اشتراکی با یکدیگر نداشته اند بسیار دیده می شود، چنانکه امتیاز در میان چندین

(۱) گذشته از دهکده‌های بی شمار ارمنی که در سراسر قسمت شرقی ماوراء قفقازست.

(۲) بلاذری (متوفی در ۲۷۹ = ۸۹۲)، یعقوبی (متوفی در ۲۸۴ = ۸۰۷) طبری (متوفی در ۳۱۱ = ۹۲۳).

(۳) تماس ارتسرونی (بیش از سال ۱۰۰۰ میلادی)، آشویک (بلافاصله پس از ۱۰۰۰ میلادی) و چند تاریخ نویس دیگر پس از ایشان مانند استفانس اربلیان (در حدود ۱۳۰۰ میلادی).

(۴) از تاریخ آلبانیای او که پاتکانیان بروسی ترجمه کرده است بهره‌مند شده‌ام، چاپ سن تریزبورک ۱۸۶۱ - برای روشن شدن نکاتی چند مدیون آقای س. دوست C. Dowsett هستم که مشغول تهیه چاپ تازه ای از متن ارمنی این کتابست.

سهل و چندین واساک و چندین سمبات که در يك زمان میزیسته‌اند کار دشوار است .

از نظر اسلامی بیشتر از حوادثی بهره‌مند می‌شویم که این بیوستگی را ناگهان از میان می‌برد، مانند شورش بابک (۸۲۲-۸۳۷) و از میان رفتن وی و دیگر از میان رفتن امیر مستقل تازی در تفلیس (۸۵۲) و سخت‌گیری بوغا فرمانده لشکریان خلیفه که با همدستان پیشین خود کرد و بتهمهیده شاهزادگان ارمنی بین‌النهرین (۸۵۴؟) انجامید؛ سرانجام (در اوایل قرن دهم) جنبش عظیم طوایف ایرانی بقیام کوتاه مرزبان بن محمد بن مسافر سر کرده دیلمیان منتهی شد که قلمرو او تا آذربایجان و کرانه رود ارس و حتی رود کور تا پای کوه‌های قفقاز رسید .

از دو مبحثی که از این پس خواهد آمد یکی مربوط به سهل پسر سنباط است در زمان شورش بابک و دیگری مربوط است بفرست خراج گزاران مرزبان که در کتاب جغرافیای ابن حوقل (۹۹۷ میلادی) باقی مانده است.

۱- سهل بن سنباط از مردم شکی واران

(۱) وضع عمومی حوزه ارس و کور

(۲) ارتقای سهل

(۳) جانشینان او

(۴) عیسی بن اصطینفانوس

۱- وضع عمومی

پیش از معرفی سهل پسر سنباط ضروریست از چندین پیشینیان او که دست‌نشانده تازیان در حدود سال ۸۲۰ میلادی بوده‌اند نام ببریم. درباره کرانه‌های جنوبی ارس در نواحی کوهستانی که اکنون قراجه‌داغ (۱) می‌گویند و از شمال تا خطی که اردبیل و تبریز را بهم می‌پیوندد امتداد دارد پس از این در سرکشی بابک در برابر نماینده خلیفه مطالبی خواهد آمد. روبروی

(۱) بهتر آنست بگویم که کلمه ترکی قراجه‌درین مورد اشتقاق عامیانه‌یک نام باستانیست. رجوع کنید بجزء دوم کلمه بلوان کرج (۱) مذکور در دایرة المعارف اسلام در کلمه اورم Urm

قراچه داغ ، در کرانه شمالی رود ارس و نزدیک ملتقای رود کور با ارس راه کوهستانی دیگری هست که در آن زمان در حواشی آن حکومت نشینهای جزئی بوده اند . در گوشه شمال شرقی آن (دزکنار رودترتر) پای تخت چانشینان شاهان البانیا بوده که از بازماندگان مهران (از زمان ساسانیان) بوده اند . در گوشه جنوب شرقی البانیا در کرانه رود ارس بچند امیر برمیخوریم (درختیش و ورتان) که نسبشان کاملاً روشن نیست . در مغرب (۱) کشوری هست که سیونیا (در زمان ارمنی : سیونیک) نام دارد و فرمانروایان آن از یک خاندان مخصوص ارمنی از بازماندگان سیساک (۲) بوده اند .

چنان می نماید که کرانه جنوبی رود کور جزو قلمرو مهرانها بوده اما وضع پایداری نداشته است . در آن سوی رود کور قلمرو مهم اسلامی شروان بوده که در سراسر دوره ساسانی استقلال داشته ولی درین روزگار خاندان یزیدیان از قبیله شیبانی در آن فرمانروا بوده اند .

در مغرب شروان سرزمین قبله بود که مردم آن از نژادهای مختلف بوده اند (حتی شامل عدهای از خزران بوده) و فرمانروایی آن با امیری از ترسایان بوده است . نژاد این امیران قبله و شکی معلوم نیست اما بواسطه وصلت هایی که پیوسته با امیران کرانه های راست (۳) رود می کرده اند می توانیم پیوستگی های آنها با یک دیگر پی ببریم . بطریق نشین های آلبانیا که ارمنی شده بودند این پیوستگی ها را در دو کرانه رود نگاه می داشتند . کمی دورتر و در حوزة رودالازان وضع روشن نیست و چنان می نماید که یکی از امیر نشین های ملوک الطوائف که در زبان گرجی هر تی

(۱) بیشتر در مغرب اکرا

(۲) هر چند که با عناصر دیگر آمیخته شده اند . رجوع کنید بکتاب استفانس اربلیان - تاریخ سیونیک ترجمه بروسه Brosset ۱۸۶۴ ج ۱ ص ۳۲ و بکتاب مینورسکی : مطالعات در تاریخ قفقاز چاپ ۱۹۵۳ ص ۶۷ - ۷۴ - Studies in Caucasian History

(۳) کاملاً ممکنست که مهرانیان گاه گاهی بر کرانه های چپ رود کور استیلا یافته باشند . درباره یکی از بازماندگان نشان هامام (گریگور) پسر ادرنرسه (که معاصر محمد افشین ۸۸۹ - ۹۰۶ بود) در کتاب مؤسس ج ۳ فصل ۲۲ (ترجمه ص ۲۷۸) گفته شده که استیلاي خود را «بان سوی» که ظاهراً مراد ساحل چپ رود کورست رسانده بود .

Hereti نام داشته در آنجا بوده باشد و باز هم آن سوتر در مغرب آنجا که امروز کاختیا (کاخت) می گویند و اکنون مردم آن گرجی اند در آن زمان امپری حکمرانی داشته که عنوان کوریکوز Korikoz (۱) داشته است و احتمال بسیار می رود دین ارمنی داشته باشد و سر کردگی آنجا با قبیله ای بوده است بنام تسانار که تازیان آنها را «الصناریه» گفته اند (۲).

۲- ارتقای سهل

از سهل بن سنباط مرد پرحرارتی که در آغاز قرن نهم مقام مهمی در اران داشته است هم در منابع تازی و هم در مآخذ ارمنی یاد کرده اند و با آنکه این مطالب پراکنده است در حوادث آن زمان پرتو خاصی میفکند. نسب سهل روشن و آشکار نیست (۳). تماس ارتسرونی در ج ۳ بند ۱۱ وی را فرمانروای شکئی ها (۴) می داند و باید بیاد داشت که در حدود العالم پس از آنکه سخن از شکئی رفته ذکر (بند ۳۶، ۳۷) از سنباطمان هست که شهری در گوشه دورتری از شکئی بوده و دژ استواری داشته است. کلمه سنباطمان بمعنی خانه سنباطست و ممکنست جایگاه نیاکان سهل بوده باشد.

بنابر تاریخ گرجستان (بروسه ج ۱ ص ۲۴۹-۲۵۰) در زمان شاهی شاه آرشیل دوم (۶۶۸-۷۱۸) سه برادر که عم خود ادرنی کور را از بینایی باز داشته بودند «از تارون بکشور شکئیخ آمده بودند... زیرا که تمام

(۱) این عنوان در بین جا دشوارست جنبه دینی داشته باشد.

(۲) این مردم را بطلمیوس در ج ۸ فصل ۸ بنسب ۱۳ سانارایوئی Sanaraioi می نامد و بنا بر جغرافیای قدیمی بزبان ارمنی تنگه داریال در سرزمین آنها بوده است. رجوع کنید به حدود العالم ص ۴۰۰-۲ ولی در قرن نهم و دهم مرکز تسانار یا سناربسوی مشرق بناوخی تنگههایی که کاختیا و داغستان را بهم می پیوسته و بشکی نزدیک تر بوده باید منتقل شده باشد.

(۳) نام ترسایبی حقیقی او مشکوکست چنان می نماید که سهل نام مستعار تازی باشد.

(۴) رجوع کنید بمقاله مینورسکی در کلمه شکئی در دایرة المعارف اسلام (۱۹۲۶) و مقاله آ. ا. کریسکی A. B. Krimsky بعنوان شکئی در یادنامه Pamyati N. Y. Marr ۱۹۳۸-۳۶۹-۳۸۴. مقاله استاد من کریسکی از حیث منابعی که بآن رجوع کرده بسیار گرانبهاست اما چند اشتقاق دلیرانه در آن هست.

آنکشور قفقاز در همسایگی ران (یعنی اران) خداوندگاری نداشت .
هرت و کاخت جمعیت کمی داشت که بچنگلهها گریخته بودند و این سه برادر
این کشور را تا گولگولا گشادند» (۱).

سلسله نسب این برادران دشواریهای بسیار پیش می آورد (۲) اما
در میان سالهای ۷۰۰ و ۸۰۰ هیچ تغییر در شکی نمی بینیم ؛ باید فرض
کنیم که این بی خبری از خاندان سهل آغاز میشود . در حقیقت این نام
ابن سنباط (در کتاب موسس کلنکتوتسی سه پاتان) ممکنست نام خانوادگی
و نام نیاکان مستقیم یا نام یکی از سه برادر (سه پت ۴) یا نام پدرشان
باشد (۳).

شاید قدیم ترین مرجع درباره سهل «تاریخ آلبانیا (اران) تالیف موسس
کلنکتوتسی» باشد . در شماره ش بطریقان ارمنی (ج ۳ فصل ۲۳) میگوید
که نزد اوید (۸۲۲ - ۸۵۰ و بنا بر نسخه س. دوست ۸۲۱ - ۸۴۹) زناشویی
نامشروع امیرشکنی را که مطعون شده بود بوسیله برادرش مشروع
دانست . شکنی حتما همان شکنیست و اشاره بسهل ممکنست مربوط بزمان

(۱) در روایت ارمنی گائکال است که ممکنست خلخال باشد ، در کرانه
راحت رود کور که اکنون خیلغینا می گویند و در کنار رود دزگام تقریباً در شست
کیلومتری مغرب گنجه است . رجوع کنید بکتاب هوشمان «نام جاهادری زبان ارمنی قدیم»
Die Altarmenischen Ortsnamen ص ۲۷۲ و نیز بکتاب بروسه ج
۲- ص ۴۹ .

(۲) مارکوآرت Marquart در کتاب Streifzuge ص ۳۹۶ ، ۴۱۶ و
کتاب Sudarmenien ص ۲۹۲ پنداشته است که ایشان از بازماندگان گریگور
مامیکونیان بوده اند که در ۷۴۸ آشوت با گراتونی بطریق را کور کرد . ژ. لران
J. Laurent در کتاب ارمنستان در میان بیزنتیه و اسلام - L' Arménie
entre Byzance et L' Islam چاپ ۱۹۱۹ ص ۱۱۰ ایشان را پسرهای
آشوت کور شده می داند که در میان سالهای ۷۵۰ و ۸۷۲ آشوت آنها را بگریجستان
تبعید کرده بود . در تاریخ گرجستان در زیر عنوان همین سلسله سخن از مهاجرت دیگریست
بکاخ و شکنی که از کلارجت (جنوب غربی گرجستان) بآنجا رفته اند .

(۳) بنا بر گفته و خوشترن بیوه یکی از امیران را که سر کرده قبایل کوهستان
بود (توش ، خوندز) آرشیل یکی از امیران شکنی داد که ادرسه نام داشت .
رجوع شود بکتاب بروسه ج ۱ ص ۲۵۱ .

پیش ازین باشد و مربوط بزمانیست که وی هنوز در اقطاع خود میزیسته است (۱).

بنابر تاریخ شروان (بند ۲) بزبان تازی هنگامی که در ۲۰۵ = ۸۲۰ شورش درشکی روی داد عاملی را که خالد بن یزید گماشته بود مردم کشتند (۲).

بعقوبی در ج ۲ ص ۵۷۹ می نویسد که چون افشین وارد آذربایجان شد (در ۲۲۰ = ۸۳۵ رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۱۷۱) محمد بن سلیمان از دی سمرقندی را حکمرانی ارمنستان داد. در آن هنگام سهل بن سنباط شوریده و ازان را گرفته بود (قد خالف ... و تغلب). شبی بر محمد کین کرد و وی را شکست داد، رجوع کنید ببلاذری ص ۲۱۱. درباره ارمنستان موسس کلنکتوسی در ج ۳ فصل ۹ می گوید که در پایان سال ارمنی ۲۷۰ (۸۲۲-۳) برخی از تازیان از پرتو (برده) آمدند و آماراس (۳) را ویران کردند و هزار اسیر گرفتند و مردم در متس آرانک (در کنار رود ترتر، پایین تر از برده) حصار گرفتند. در همان زمان امیر زیبا و جوانمرد سهل سیمبانتان (۴) ارانشاهیک با برادران زورمند خود و لشکریانش در برآمدن آفتاب برایشان حمله برد و همه را پراکنده کرد و محصوران را رها کرد (ترجمه پاتکانیان ص ۲۶۶). برای اینکه این شکست روی داده باشد سهل می بایست از کرانه ارس گذشته باشد، اگر خلخال (رجوع کنید به ص ۱۴۷ یادداشت ۱) جزو قلمرو او می بود کار سهل آسانتر می شد. لقب ارانشاهیک (۵) که درین مورد مورخ آلبانیا باو می دهد شاید باعتبار آینده بوده باشد زیرا موسس بلافاصله پس از آن و ذکر حوادث

(۱) شکیخ ضبط دیگری از نام شکیست. مقابله آن باشکو (شکنی) را کریمسکی کرده است ولی وی سهل بن سنباط را با سهل سیونی (رجوع شود به ص ۱۴۹ یادداشت شماره ۲) اشتباه کرده است.

(۲) ظاهراً در دوره اول حکمرانی خالد اتفاق افتاده است رجوع کنید بعقوبی ص ۵۶۶. این قسمت را از تاریخ شروان تألیف قرن ۱۱ نقل کرده ام، رجوع کنید بکتاب Studies من که مشغول تهیه آن هستم چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳. (۳) این جایگاه سابق چانلیق آلبانیا بوده است نزدیک سرچشمه رود خچن، رجوع شود بگفته آلیشان Alishan در کتاب س. اربلیان ج ۲ ص ۱۵۲.

(۴) تابع اضافه نسبی زبان فارسی.

(۵) این لقب را باید نوعی تقحیم لقب بسیار معقران شاهیک بفتح دانست.

همان سال از گذشته شدن آخرین پادشاه مهران یعنی وراز تیرداد بدست گسی بنام ترنرسه فیلیپتان (۱) سخن می‌راند. ازین که این شخص دوم گماشته سهل بوده است آگاهی نداریم اما قطعاً سهل ازین مردم کشی بهره‌مند شده و لقب اورا بخود داده است. چون وراز تیرداد را آخرین پادشاه مهرانی (۲) دانسته‌اند پیدا است که سهل بستگی با این خانواده نداشته است.

در همان هنگام سواده تازی (پسر عبدالحمید الجعافی) بسیمسکان ناخت و واساک حکمران آن سرزمین از بابک یاری خواست. این شورشی نامی هم دعوتش را پذیرفت و دختر واساک را بزنی گرفت (۳). اما در بلك و جلهم (در ۸۲۸) دیر بزرگ ما کنوتس را ویران کرد. این نامها (۴) مینماید

(۱) اربلیان (ترجمه بروسه ج ۱ ص ۹۵) اورا «ترنرسه سیونی» پسر فیلیپه می‌نامد هر چند که موسس که اربلیان مطالب خود را ازو گرفته چیزی در باره نسب نرسه نمی‌نویسد. بنا بر گفته مارکوارت Marquart در کتاب Streifzuge ص ۵۷ و وی یکی از بطریقهای (ارانی) بوده که بقوی در ص ۵۶۲ وی را از موافقان حکمرانی میدانند که این خایمه فرستاده بود و می‌گوید که ایشان با فرمانروایان جدیدی که مامون فرستاد در افتادند (در حدود ۱۹۸۵ = ۸۱۳)، رجوع کنید به ترجمه بروسه از اربلیان ج ۱ ص ۹۶ و ج ۲ ص ۲۵.

(۲) زن بیوه او بخچن (در جنوب رود ترتر) گریخت و در آنجا دختر «سپر» را بعهده ادرنرسه بدر سهل [هاک] رییس بامؤسس سلسله سیونیهاد آورد، رجوع کنید بکتاب موسس کلنکتوتسی ج ۳ فصل ۲۲ (پس ازین هم بحث خواهیم کرد). (۳) طبری ج ۳ ص ۱۲۲۱ زن بابک را که با او گریخته «ابنة الکلاذیه» خوانده است؛ در صورتیکه وی ازمنی بوده نتوانسته است شوی خود را در گفتگو و سازش با هموطنان خود که در شمال ارس بوده‌اند یاری کند. اما تطبیق او با دختر واساک با توجه بشرحی که طبری درباره «کثیر الزوجه» بودن بابک نوشته دشوار است. رجوع کنید بتاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۲۳ و رجوع کنید به یادداشت ۲ پای صحیفه ۱۵۱.

(۴) تووسین در ترجمه پانکانیان در ص ۲۶۸ نیست. س. دوست بمن گفته است که تووسین و تسین در برخی از نسخهای خطی موسس کلنکتوتسی بجای طوسی نوشته شده. در طبری ج ۳ ص ۱۰۹۹ گفته شده است که در ۲۱۱ = ۸۲۶ مامون محمد بن حمید طوسی را بچنگ بابک فرستاد و سپس در ص ۱۱۰ آمده است که در ۲۶ (۱) ربیع الاول ۲۱۴ = ۳ ژون ۸۲۹ اورا نزد بلك هشتاد سرکشت و لشکریانش را درهم شکست. پس از شکست طوسی موسس پیشرفت دیگری بیابک در برابر ابراهیم پسر ایت (بگفته دوست) ذکر کرده است. این نام حتماً همان ابراهیم بن بقیه در صفحه بعد

که چگونه نفوذ وی در میان ارس و کور توسعه یافته است. در ماخذ اسلامی بطالبی که موسس کنگوتوسی بتفصیل و بایمان هر اس انگیزی از کارهای بابک یاد کرده تنها غیر مستقیم اشاره کرده اند.

بابک خود بجایگاه خویش به «آماراس» رفت اما بایانایب اورستم گشمکش رادنبال کردند و وی راشکست دادند. درین وقایع نامی از سهل نبرده اند اما در زمان معتصم (۸۲۴ - ۸۳۳ = ۲۱۸ - ۲۲۷) صریحا گفته اند که دراران (رجوع کنید بتاریخ یعقوبی ص ۵۷۹) سر بطغیان برداشت و چنین می نماید که چندی سهل و بابک بزبان یکدیگر برخاسته اند. چون در ۲۲۷ = ۸۳۷ فشین بابک راشکست داد و بابک کوشید از میان سرزمین امیران ارمنی بگریزد و بحمایت توفیل امیر اطور پناه ببرد. پیامی بسهل بن سنباط داد و وی بدیدار او رفت. شرحی که طبری درباره فرار بابک نوشته (ج ۳ ص ۱۲۲۳ سال ۲۲۲ = ۸۳۷) مطالب مفصل جالبی در بردارد اما راهی را که وی برای رسیدن بکوهستان قلمرو سهل بن سنباط در پیش گرفته است درست معلوم نمیکند. «هنگامی که سهل وی را دید دستش را بوسه داد و گفت: ای خداوند گار، برای پذیرایی از تو کسی شایسته تر از من نیست، تو جایگاه مرا میدانی. کاری با خلیفه ندارم... تو میدانی بر سر من چه آمده است و از کشور من خبر داری. همه بطریقان که درین جا هستند با تو خویشاوندی دارند و در

اللیت بن الفضل التجیبی (در اصل نقطه ندارد و این احتمال مولفت) است که مامون در ۲۰۹ = ۸۲۴ او را کمرانی آذربایجان داد ، رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۱۰۷۲ و نام وی پس از آن در شمار رکوردگانی که بابک کشته است می آید، رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۲۳۳ (سال ۲۲۳ = ۸۳۷) و نام او پس از نام زریق ابن علی بن صدقه و محمد بن حمیدطوسی آمده ، رجوع کنید باین الاثیر ج ۶ ص ۲۷۵ و ۳۳۸. درسک ای که خالد بن یزید در ارمنستان در حدود ۲۱۲ - ۲۱۷ = ۸۲۷ - ۸۳۲ زده است نام وی توام اسم ابراهیم نامیست که نام پدرش خوانده نمیشود. ر. و - R. Vasmer در کتاب سالنامه حکمرانان تازی Chronologie der arabischen Statthalter چاپ وین ۱۹۳۲ ص ۷۲ پیشنهاد میکنند که درین سکه این نام را باید ابراهیم بن زید و تاریخ های آنرا ۲۱۵ و ۲۱۷ خوانند. ابراهیم بن عتاب را بقعیده تیزنهاوزن Tiesenhausen درین سکه این غیاث یا ابن اعیان باید خوانند. نبودن الف دوم در آغاز این نامها مانعست که با ابراهیم ابن اللیت یکی باشد.

خانهایشان فرزندان برای تو زاده شده است» (زیرا هر گاه بابک میشنید که بطریقی دختری یا خواهری زیبا دارد کس نزد اومی فرستاد و دختر را میخواست و اگر بطریق دختر را نمی داد بابک بیدار بطریق می رفت و دختر را با چیزهای دیگری که آن بطریق داشت از او می گرفت). همه این مطالب نشان می دهد که سهل در جنوب رود کور بود و با بابک روابط شخصی داشت. بابک در ضمن آنکه دعوت سهل را بدژا و پذیرفت «جز مرا رعایت کرد و برادرش عبدالله را گفت جای دیگر یعنی نزد ابن اصطیفانوس بماند (۱). این دوسر دار که تا اندازه ای از میهمانان خود دل آزرده بودند آنان را با فشین تسلیم کردند. در برابر این خدمت برجسته تازیان سهل را (۲) بسیار تجلیل کردند و از خطاهای پیشین او درگذشتند. در یک قسمت الحاقی که در برخی از نسخ خطی کتاب موسس کلنکتوسی درج ۳ فصل ۲۰ هست این مطلب را تأیید کرده و گفته اند (با مباحثهای آشکار) که سهل «فرمانروایی ارمنستان و گرجستان و اران را یافت و بانیر و و اختیار تام فرمان راند» (۳). وی می بایست در حدود پانزده سال ازین منصب جدید برخوردار شده باشد زیرا که بگفته تماس ارتسرونی ج ۳ فصل ۲ (ترجمه بروسه ص ۱۵۳) سهل پسر سوماط فرمانروای شکلی که با بن (بابک) را گرفت از امیران ارمنی بود که بوغای کبیر از کشورشان راند و با ایشان را بدانجا برگردانیدند (در ۱۸۵۴)، هر چند که در فهرست طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ نام پسرش معاویه بن سهل بن صباط جانشین نام او شده. (پسرش بابک را که امیر شده بود بلسکر گاه افشین برد).

۲ - جانشینان سهل

پس ازین دوره فترت جالب توجهی در تاریخ جانشینان سهل پیدا میشود تا اینکه در آغاز قرن دهم از فرمانروای شکلی بنام ادرنرسی (آذرنرسی)

(۱) درباره وی رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴.

(۲) طبری ج ۳ ص ۱۲۷۲: پسر سهل (معاویه) سدهزار درهم و بسهل هزاره در هم و یک کمر گوهر نشان و لقب بطریق و تاج بطریقی دادند. گویا وضع این اصطیفانوس هم تثبیت شده و در اقطاع خود مستقر گشته است، رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴.

(۳) این مطلب را مادیون ص. دوست (۱۲ اوت ۱۹۵۲) هشتم.

آگاهی می‌یابیم. برای وقوف بدین نکته باید وضع آن دیار را که تغییر یافته اما هنوز هرج و مرج کامل در آن حکمروا بود بغایت اختصار خلاصه کنیم: در آغاز قرن نهم سلسله جدیدی بنام باگراتی در گرجستان (کرتیل) روی کار آمد. باگرات پسر آشوت (۸۲۶-۸۷۶) با محمد بن خالد در نخستین جنگ با امیر قفلیس اسحاق بن اسمعیل همدست شد و در نتیجه همین یگانگی بود که چون بوغا قفلیس را در ۸۵۲ گرفت و اموال امیران ترسا (خاصه ارمنیان) را بگمان اینکه باوی درستیزند تاراج کرد باگرات را زبانی نرساند.

سلسله جدید و تازه نفس فرمانروایانی که از بغداد مامور شده بودند یعنی ساجیان بلاهای تازه بر سر قفقازیان ترسا آوردند. در میان سالهای ۹۰۲ و ۹۱۴ یوسف بن ابی الساج ارمنستان و گرجستان را ویران کرد و قفلیس را گرفت و بکاخت علیا حمله کرد.

تاریخ گرجستان با هواداری خاصی که از خاندان پادشاهی گرجستان دارد وقایعی را که در دوره حکمرانی ظاهری شعبه مهم پادشاهان باگراتی در کرتیل روی داده ثبت کرده است. از آن جمله در شرح پادشاهی ادرنومه دوم (۸۸۱-۹۳۲) نوه باگرات سابق الذکر شرحی از وقایع کاخت هست، رجوع کنید به تاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۹. مدتی پس از آنکه سمبات پادشاه ارمنی بدست یوسف (در ۹۱۴) (۱) کشته شد پادشاه محلی کوبریکه یعنی پادشاه گرجستان غربی (ابغاز) کنستانتین را (که درین هنگام در دست پادشاه کرتیل بود) (۲) دعوت

(۱) یعنی سمبات ناهاتاک یا سمبات شهید (۸۹۰-۹۱۴) که بدست یوسف ابن ابی الساج کشته شد، رجوع کنید به تاریخ ارمنستان گروسه Grousset چاپ ۱۹۴۷ ص ۳۹۷-۴۴۱.

(۲) سلسله «ابغازی» از مردم محل بودند و تا اندازه‌ای نسیشان بخزران میرسید. نسب نامه آنها در سندی هست بنام «دیوان» که تاگایشویلی Tagaishvili کشف کرده است، رجوع کنید به مجله آسیایی Journal Asiatique ۱۹۲۷- شماره ۲۱۰ ص ۳۵۷-۳۶۸. سلسله ابغازی در سرزمینی که شامل گرجستان غربی بود و حتی دامنه آن تا گرجستان شرقی کشیده می‌شد فرمانروایی داشت از ۹۸۷ باگرات دوم از سلسله باگراتی گرجی که مادرش شاهزاده‌ای ابغازی بود بر تخت شاهی نیاکان خود نشست و بدین گونه کشور را متحد کرد.

کرد که در جنگهای کاخ سفلی (هرتی) شرکت کند. متعهدین دژ و چین را شهر بند کردند اما درین هنگام ادرنسی بطریق ناگهان بدانجا رسید و سه تن دژبانان با او تسلیم شدند و صلح برقرار شد. هر چند بنا بر کتاب بروسه ص ۲۷۷ یادداشت ۳ اصل و نسب این شخص معلوم نیست نباید از عقیده کریسکی پیروی کرد زیرا کریسکی وی را با ادرنسی بن امام (۱) که مسعودی میگوید در شکی بوده است تطبیق میکند، زیرا همسایه دیگری نبوده است که بتواند بهرتی دست اندازی کند. جایگاه اخیر را مخصوصاً در مورد قلمرو مربوط به «سه برادران» ذکر کرده اند و چنان می نماید که این ادرنسی بازمانده مستقیم یا نا مستقیم بهنای اصلی سهل بن سنباط بوده باشد. مسعودی این نکته را در حوادث سال ۳۳۲ = ۹۴۳ آورده است اما مانند برخی موارد دیگر احتمال می رود وی از مآخذی که پیش از او بوده است بهره مند شده باشد. توجه باین نکته یعنی اگر دوران حکمروایی برای یک تن طولانی بنظر می رسد و عبارت باشد از فاصله میان ۹۴۳ و ۹۱۶ تقریباً مشکل ما را حل می کند.

در تاریخ گرجستان (کتاب سابق الذکر ص ۲۷۹) آمده است که تا روزگار حکمرانی اشخانیک (بزان ارمنی مصغراشخان بمعنی شاهزاده) همه ساکنان هرتی کافر (ظاهراً معتقد بآیین ارمنی) بودند اما وی که فرزند شاهزاده خانم گرجی دینار بود آنها را بدین ارتودوکسی (یونانی) در آورد و بدین جا که میرسد فصل را بیابان می رساند. درین مآخذ نیز ذکری از روابط این شاهزاده جدید یا بطریق ادرنسی سابق الذکر نیست. اما در آرمیان اشاره ای بواقعه ای رفته است که در همان زمان وی داده و آن اشاره بسیار معتنست بدینگونه که گفته شده است معاصران این شاهزاده در بر دعه و آذربایجان سالارهای یعنی مسافریان بوده اند.

در حقیقت در فهرست نامهای صاحبان اقطاع مرزبان بن محمد مسافری (بتاریخ ۳۴۴ = ۹۵۵) که ابن حوقل در ص ۲۵۴ آورده است بنام اشخانیق معروف بابو عبدالملک صاحب شکی (۲) بر میخوریم. بنام اشخانیق

(۱) چنانکه گفته و خوش Vakhushst درست باشد (رجوع کنید بیادداشت ۳ صفحه ۱۴۷) این را باید دلیل ادامه و استمرار نام آذر نرسی در آن خاندان دانست. این حقیقت را باید در نظر داشت که دو سلسله از مهاجران بکاخ شکی رفته اند یکی از تارون و دیگری از کلارجت، رجوع کنید بیادداشت شماره ۲ در صفحه ۱۴۷ (۲) رجوع کنید بیادداشتی که درباره کتاب ابن حوقل خواهد آمد.

که می‌رسیم نیز بدوره‌ای برمی‌خوریم که در تاریخ شروان و قایمی مربوط به آن آورده‌اند. قبول رسمی دین ارتودوکس بوسیله اشخانیق ظاهر آشنانه بسط نفوذ همسایگان گرجیست و چنین می‌نماید که تغییر اساسی در روابط میان شکی و کاخت روی داده باشد. بنظر می‌رسد که دومی اولی را در خود مستهک کرده باشد، زیرا در تاریخ شروان (در ضمن وقایع سال ۱۰۶۸ میلادی) عنوان «فرمانروای شکی» قطعاً باغسرتن فرمانروای کاخت تعلق می‌گیرد (۱).

۴- عیسی بن اصطیفانوس

اینک باید درباره ابن اصطیفانوس که ازودر داستان تسلیم بابک باقشیم (سال ۸۳۷) (۲) ذکر کرده‌اند کی سخن برانیم. طبری آنجا که دستگیری وی را بدست بوغا (سال ۸۵۲) شرح می‌دهد وی را صریحاً عیسی بن یوسف بن اخت اصطیفانوس که گویا بمعنی خواهر زاده اصطیفانوسست می‌خواند، یعنی پدرش یوسف و مادرش خواهر اصطیفانوس بوده است (نام وی را با مسامحه در همان قسمت ج ۳ ص ۱۲۲۸، عیسی بن یوسف بن اصطیفانوس آورده است). در حقیقت موسس کلنکتوتسی در ج ۲ فصل ۱۹ درباره وی چنین می‌گوید: «استپانوس بنام «ابلسد» که بابک را در چنگ با «بلکانیان» (مردم بیلقان؟) شوراند در ۸۲۸ کشته شد. کشندگان وی «داون» و «شاپوه» بدژ «هوروز» پناه بردند و بهواخواهی بابک جنگیدند. دوازده سال بر مجموعه‌ای از نواحی «ارتسخ» (۳) فرمان رانندند تا کسان استپانوس (؟) آنها را کشتند و خواهر زاده «مسالمت اندیش» استپانوس یعنی «ایسایی» موسوم بابوموسی آن نواحی را که داون و شاپوه

(۱) رجوع کنید بکتاب مطالعات Studies من ص ۳۰، ۶۶.

(۲) بروسه اصل و نسب او را نمی‌دانسته است. گروسه در ص ۳۶۴ یادداشت‌ها بخطا او را پسرادر نرسه از مردم سیسکان غربی دانسته است.
(۳) ورین وای کونیک، بردژور، (لسر) سیسکان، هابند، آماراس، یازگانک، میخانک و تری که این‌آخری جزو ایالت اوتی و مابقی جزو ارتسخ است و تمام این نواحی در حوزة رود کور (ونه‌ارس) واقعست.

گرفته بودند دوباره مسخر شدند و بر آنها فرمان راندند . این همان کسیست که طبری عیسی بن اصطیفانوس می نامد . اصطیفانوس در ۸۲۸ بخدمت بابک درآمد ، دوسال بعد بابک طوسی و در سال دیگر ابراهیم بن لیث (رجوع کنید بیادداشت ۴ صحیفه ۱۶۹) را شکست داد . در همان سال استپانوس کشته شد و کشتگان وی دوازده سال آن سرزمین را در دست داشتند . بنابراین قراین جلوس عیسی در حدود سال ۸۴۱ یعنی پس از پایان کار بابک بوده است و او بایستی تا سیزده سال دیگر بروی کار مانده باشد .

تماس ارتسرونی (ج ۳ بند ۳/۱۰ ص ۱۴۵ - ۱۵۰) آورده است که چگونه پس از لشکرکشی توام با تلفات و خسارات سنگین که در جنگ باصناریه کرد بوغا در آلبنایا پیش رفت و قسمت اعظم آلبنایا فرمان گزار ابوموسی معروف بیسر شیخ (کشیش) بود (۱) . سپس مقاومت دلیرانه وی و آلبنایه ای فرمان گزار وی را در برابر لشکریان خلیفه (که برخی امیران ارمنی نیز آنرا تقویت کرده بودند) شرح میدهد . ابوموسی در ۲۸ چنک بیروزشد و شهر بندان ختیش (در تاریخ طبری : کشیش) دژ او یک سال کشید . ابوموسی نامه ای بخلیفه نوشت و بتعرض او اعتراض کرد (و شاید بخدمات خود که در ۸۳۷ کرده بود اشاره کرد) و خلیفه برای او زنهار نامه فرستاد . سپس بلشکرگاه بوغا رفت و او را بین النهرین فرستادند . مقام اساسی ابوموسی چنان می نماید درین حوادث این بوده است که تسلیم شده و او را باهشت تن اسیر دیگر تبعید کرده باشند .

اصل و نسب ابواسد استپانوس معلوم نیست هر چند این نکته که وی بابک را بیاری مردم بلك (یا بلکان) بسرانگیخته جالب توجه است . پندارم نامی که در زبان تازی بیلقان آمده از آن همان شهر است که امروز در دشت میل (۲) بر سر راه ورتان (اکنون بنام التان در کرانه جنوبی ارس) بیردعه (پرتو) واقعست . مردم این شهر از نژادهای مختلف بودند و بسرکشی شهرت داشتند (۳) . پرخاش س . دوست بجاست آنجا که

(۱) بروسه گمان میکنند که این کلمه يك نوع ترجمه تحت اللفظ از ابوموسی

عربی باشد و این بسیار ممکنست .

(۲) ویرانه های آن معروفست بمیل بیلقان .

(۳) رجوع کنید بمقاله مینورسکی وکل . کاهن Cl. Cahen در مجله آسیایی

فرانسه سال ۱۹۴۹ شماره ۱ ص ۲۸۶-۳۳۶ .

مینویسد « یافتن ضبط تازی برای این نام در جایی که ارمینان آنرا
 پیتکران مینامند برخلاف انتظار است. با این همه کاملاً با این عقیده همراه
 نیستم که پیتکران و بیلقان (بیلکان) که اولی نام ایالت و دومی نام
 شهری بوده است (هر چند گاهگاهی بناحیه هم گفته اند) از نظر زبانشناسی
 یکی باشند. در مرجع تازه تری (اربلیان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶) این
 وقایع را اندکی باختلاف آورده اند: « مردم ناحیه بالاسکان (در اصل چنینست)
 از فرمانبرداری بابن (یعنی بابک) خودداری کردند و بابک بیماری پلسداز
 آلبانیان (الوان) این ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بیگناه
 را کشتار کرد ». بالاسکان (۴) که اربلیان نام میرد شاید درست نباشد ،
 هر چه که در همان جهت باشد. در حقیقت بلاسجان بایستی در دشت موغان
 باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط پیتکران ذکر می آید از آن آمده
 است، رجوع کنید بکتاب اراش شهر تالیف مار کوارت ص ۱۲۰ .

اینک می رسمیم بخود ابوموسی عیسی ، باید پذیرفت که وی رابطه ای
 باهیچ خاندان شاهی نداشته است . هر چند مادرش خواهر اصطیفانوس
 بوده ، پدرش که طبری او را یوسف میخواند چنین می نماید که کشیش
 بوده است (رجوع کنید بکتاب تماس ص ۱۴۵) . از آنجا که وی درختیش
 در برابر بوغا پایداری کرده است بسیار بجا است که قرینه ای از آنرا از طبری
 ج ۳ ص ۱۶ (سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نقل کنیم آنجا که میگوید: « عیسی بن
 یوسف در دژ کشیش از بغش بیلقان بود که درده فرسنگی بیلقان و پانزده
 فرسنگی بردعه بود. بوغا باوی جنگید و دژ (او را) گشود و او را با پدر و
 فرزندش همراه خود برد. مسافت هایی که طبری بیان کرده منطبقست با
 ناحیه شوشا (شوشی) امروز. پیداست که این دژ در ناحیه بیلقان بوده است.
 وانگهی بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ ارس از میان سرزمین بابک (یعنی
 ناحیه بدین در کرانه جنوبی آن) و « کوه ابوموسی » که ممکنست همان
 عیسی باشد میگردد . چنین می نماید که بگفته مسعودی این کوه (جبل)
 در کرانه رود ارس باشد .

این جزئیات می رساند که مرکز متمرقات (۱) ابو الاسد و ابوموسی

(۱) اقطاع ابن اصطیفانوس ممکنست همان جایی باشد که هنوز تشخیص
 داده نشده یعنی خیزان یا جیدان و غیره که ابن حوقل بدان اشاره میکند (رجوع
 کنید بشرحی که درباره کتاب ابن حوقل خواهد آمد) .